



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۳۰ بهمن ۱۴۰۳

موضوع کلی: امارات و ظنون

موضوع جزئی: ۵. حجیت خبر واحد - ادله حجیت خبر واحد - دلیل دوم: اخبار و روایات - مصادف با: ۱۹ شعبان ۱۴۴۶

بررسی اشکال دوم به دلیل دوم (اخبار و روایات) - بررسی طایفه اول - بررسی طایفه دوم - بررسی طایفه سوم و چهارم - بررسی اشکال اول و دوم و سوم

جلسه: ۸۳

سال شانزدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم نسبت به استدلال به اخبار برای حجیت خبر واحد اشکالاتی مطرح شده است. اشکال دوم در واقع به نوعی درصدد انکار این دلالت است. این اشکال را که بعضی از بزرگان مطرح کرده‌اند ذکر کردیم. خلاصه سخن ایشان این بود که از این چهار طایفه روایت، دو طایفه اساساً اجنبی از بحث ماست، دو تا طایفه هم فایده ندارد و نمی‌تواند به ما کمکی بکند.

بررسی اشکال دوم به دلیل دوم (اخبار و روایات)

بخش اول کلام ایشان مبنی بر اینکه دو طایفه از این روایات اجنبی عن افاده الحجیه، این محل اشکال است.

بررسی اشکال به طایفه اول

ایشان فرمود طایفه‌ای که دلالت بر حسن حفظ حدیث و کتابت حدیث دارد، من المحتمل قریباً که امر به حفظ حدیث و کتابت حدیث به خاطر ابقاء حق و حفظ احکام عن الزوال باشد. یعنی ترغیب به حفظ حدیث و کتابت آن نه برای این بوده که نقل آن را به عنوان خبر واحد معتبر کنند، بلکه خواسته‌اند کلمات و سخنان ائمه که حق و احکام را بیان کرده‌اند محفوظ بماند، و این اصلاً ربطی به حجیت خبر واحد ندارد.

این مطلب اشکال دارد؛ برای اینکه ابقاء الحق و حفظ الاحکام عن الزوال جز با نقل این احادیث تحقق پیدا نمی‌کند. به عبارت دیگر اگر نقل حدیث معتبر نباشد و حجت نباشد دیگر نه حکمی باقی می‌ماند و نه حقی. حفظ حدیث، کتابت حدیث به تنهایی بدون اعتبار بخشی به نقل حدیث هیچ فایده‌ای ندارد. اگر بگویند شما اینها را بنویسید و حفظ کنید، این برای طبقه اول خوب است که از این طریق می‌توانند احکام را از زوال حفظ کنند و برای ابقاء حق مفید است، اما اگر بگویند شما اگر برای دیگران نقل کنید این ارزش ندارد، اعتبار ندارد، دیگر این چگونه می‌خواهد به طبقات بعد و نسل‌های بعد برسد؟ حفظ احکام از زوال و بقاء الحق یک جریان مستمر ادامه‌دار و دائمی است و این جز با حجیت این اخبار و نقل آنها تحقق پیدا نمی‌کند، لذا جدا کردن این‌ها از هم درست نیست. لذا این اشکال نسبت به سخن ایشان در مورد طایفه اول مطرح است.

بررسی اشکال به طایفه دوم

طایفه دوم که ایشان آن را اجنبی عن افاده الحجیه دانستند اخبار علاجیه بود. ایشان در مورد اخبار علاجیه هم فرمود فهو اجنبی عن افاده الحجیه و انما هو متفرع عن کون کل من الخبرین حجة؛ این اصلاً ربطی به مسئله حجیت خبر واحد ندارد چون متفرع بر

این است که هر یک از این دو خبر حجت باشند؛ اگر این دو خبر حجت نباشند نوبت به تعارض نمی‌رسد. اما این غیر از این است که این اخبار بگویند خبر واحد حجت است. پس اشکال ایشان این است که این اخبار در مقام رفع تعارض و ترجیح یکی از دو حجت بر دیگری است، پس در این روایات حجیت یک امر مفروغ عنه دانسته شده ولی این دلالت نمی‌کند بر اینکه خود خبر واحد حجت است.

این بیان هم جای تأمل دارد، برای اینکه وقتی دو خبر با هم تعارض می‌کنند این حاکی از آن است که این دو خبر ظنی الصدور است، چون تعارض همیشه میان دو دلیل ظنی است، دو دلیل قطعی با هم تعارض ندارند. اگر اخبار علاجیه در مقام بیان راه‌های علاج تعارض بین دو خبر است و فرض این است که این دو خبر ظنی هستند و فی نفسه حجّتند، پس می‌توانیم بگوییم این طایفه به دلالت التزامی بر حجیت خبر واحد دلالت دارد. چون در اخبار علاجیه سخن از دو خبری است که ظنی الصدورند و این می‌گوید مثلاً اوثق را یا اعدل را مقدم مدار. پس به دلالت التزامی بر حجیت خبر واحد دلالت دارد.

بررسی طائفه سوم و چهارم روایات

اما بخش دوم مربوط به دو طایفه دیگر بود ایشان فرمود طایفه سوم و چهارم لا تنفعان فی المقام، چه آن روایتی که اشخاص خاصی را توصیف کرده یا اشخاص معینی را به عنوان ثقة معرفی کرده چه آن روایتی که به صورت کلی فرموده به ثقات شیعه ما رجوع بکنید. بالاخره در هر دو ارجاع داده شده به ثقات.

ایشان می‌فرماید این دو طایفه دلالت بر حجیت خبر واحد ندارد، چرا؟ توضیح دادیم، اشکال اول ایشان این بود که راه‌های احراز وثاقت سه راه است، یک راه موجب یقین می‌شود که از محل بحث ما خارج است. اشکال دوم ایشان این بود که این برمی‌گردد به حجیت خبر واحد در موضوعات که بر خلاف مشهور است. سوم اینکه معارض دارد، یعنی نسبت به طایفه دوم و سوم فی الواقع سه اشکال کردند.

بررسی اشکال اول

اشکال اول این بود که ما یا باید از وجدان احراز وثاقت بکنیم یا از راه حسن ظاهر یا از راه بینه. راه اول که ما از طریق وجدان احراز وثاقت کنیم یا کسی که ما اطمینان به شهادتش داریم شهادت به وثاقت بدهد، این مشکلی است که احراز وجدانی وثاقت شخص موجب یقین به مخبره می‌شود، یعنی خبر را تبدیل می‌کند به یک خبر یقینی الصدور و مفاد خبر را برای ما قطعی می‌کند، در حالی که این موضوع بحث ما نیست، از اول هم گفتیم خبر واحدی که افاده یقین بکند از بحث ما خارج است، ما در مورد اخبار آحادی بحث می‌کنیم که افاده ظن می‌کنند. پاسخ ما به این اشکال این است که ایشان بین دو مطلب خلط کرده است، یکی یقین به وثاقت شخص و دیگری یقین به مفاد خبر یا مخبره. اینکه ما بالوجدان احراز بکنیم وثاقت شخص چه ربطی به یقینی بودن مفاد خبر دارد؟ یا اگر یک کسی که ما اطمینان به شهادتش داریم مثل امام معصوم شهادت بدهد که زراره ثقة است ما یقین پیدا می‌کنیم زراره اهل دروغ نیست، او اگر بگوید قال الصادق کذا، یقیناً این چنین است، چون امام شهادت به وثاقت او داده است. برای ما یقین حاصل می‌شود که این آقا دروغ نگفته است، واقعاً قال الصادق؛ اما آیا با همین، مسئله تمام می‌شود؟ ما یقین پیدا می‌کنیم به خبر؟ آیا خبری که زراره برای ما می‌دهد یقینی است؟ نه، خود ایشان گفت ما احتمال اشتباه و غفلت را می‌دهیم ولی با اصالة عدم الخطأ و اصالة عدم الغفله این احتمال را نفی می‌کنیم. همین که گفته می‌شود ما با اصالة عدم الغفله یا اصالة عدم الخطأ احتمال اشتباه یا خطای زراره را نفی می‌کنیم، این یعنی اینکه این ظنی است. چون یقینی بودن مخبره دیگر جای هیچ احتمال خلافی را باقی

نمی‌گذارد؛ درست است که ما یقین به این پیدا کردیم که زراره اهل کذب نیست، اما یقین نداریم که او اشتباه نمی‌کند، یقین نداریم او خطا نمی‌کند، یقین نداریم او غفلت برایش حاصل نشده، درست است که احتمال غفلت و خطا و اشتباه او را با اصل نفی می‌کنیم و بنا بر این می‌گذاریم که خطا نکرده، اشتباه نکرده، غفلت نکرده اما همین که ما با اصل این احتمالات را نفی می‌کنیم این معنایش این است که این مخبر به یقینی نیست ظنی است. پس اشکال اول ایشان مرتفع می‌شود.

سوال:

استاد: دیروز توضیح دادم، گفتم مثلاً ما باید با یک شخصی معاشرت داریم، سال‌های سال، دیگر او را در همه امور، سرد و گرم روزگار تلخی و شیرینی آزمودیم و دیدیم یک بار در عمرش مثلاً دروغ نگفته است. این باعث می‌شود انسان یقین پیدا کند ... دیدید یک کسی می‌گوید آقا من از چشم‌هایم بیشتر به او اعتماد دارم، یعنی برایش یقینی شده که او دروغگو نیست، وجدان یعنی این، دیروز توضیح دادم، اینطوری برای انسان یقین حاصل می‌شود به اینکه او اهل دروغ نیست.

سوال:

استاد: اما ایشان چه گفته؟ ... حرف ایشان این است که اگر ما یقین به وثاقت پیدا کنیم دیگر قبول قول او متوقف بر تعبد نیست، در حالی که ما بحثمان اساساً در مورد حجیت خبر واحد تعبد است. ببیند عبارت ایشان این است، بعد از اینکه یک توضیحی می‌دهد، می‌گوید: «و فی مثل ذلک» یعنی جایی که با وجدان یا شهادت کسی که ما یقین به گفته او داریم «لا یتوقف قبول قوله علی التعبد بل یجزم بصدقه بلا تردد فالنصوص المزبوره لا تتکفل التعبد بخبر زراره، بل تتکفل الارشاد الی وثاقته، فیترب علیها القبول عقلاً للجزم بصدقه لاتعبدا فما نحتاج فیه الی التعبد بخبره لاتتکفل النصوص المزبور» ایشان می‌گوید: وقتی شما یقین به صدق راوی داشته باشید، به این معناست که دیگر تعبد را کنار بگذارید.

سوال:

استاد: یقین حجت است، یقین به چه چیزی حجت است؟ ... خیلی خوب، شکی نداریم، ما یقین داریم به این خبر که این صدر عن الامام، لذا ایشان می‌گوید خبری که می‌گوید علیک بهذا الجالس، این در واقع تتکفل الارشاد الی وثاقته، متکفل ارشاد به وثاقت زراره است. حال ما یقین پیدا کردیم زراره اهل کذب نیست، اما با این کار تمام می‌شود؟ ما اگر گفتیم دلیل حجیت خبر واحد اقتضا می‌کند شما به خبر ثقه ترتیب اثر بدهید، پس ما نیازمند تعبد هستیم، حتی در جایی که یقین به وثاقت او داریم، چرا؟ چون در مورد او احتمال خطا و غفلت و اشتباه هم می‌دهیم، پس باز در یک بعدی نیازمند تعبد هستیم. ... بسیار خوب؛ اما اینکه این اخبار نمی‌تواند ما را متعبد بکند به خبر، به این معنا که ما به آن ترتیب اثر بدهیم، یعنی چی؟ یعنی می‌خواهد بگوید علی‌رغم احتمال خطا، علی‌رغم احتمال اشتباه، شما به خبر او اثر مترتب کنید. پس بالاخره به نحوی پای تعبد به میان می‌آید، ما نمی‌توانیم این را نادیده بگیریم. بله، درست است در حجیت خبر واحد ما بحث می‌کنیم از خبر واحد ثقه که برای ما ظن ایجاد می‌کند، ظن ایجاد می‌کند، یعنی ظن به صدور، ظن به صدور یک بعدش وثاقت است، اینکه این شخص دروغ نمی‌گوید، اما اشتباه هم نمی‌کند، خطا هم نمی‌کند؟ ... بله، اما ... درست است ... اما احتمال اشتباه و خطا و غفلت او را نمی‌دهیم؟ ... ممکن است بگوییم این شخص اشتباهی حرف امام را فهمیده ... ادله حجیت خبر واحد می‌خواهند اثبات کنند اعتبار خبر ثقه را. ببینید وثاقت که باید احراز شود ... خیلی خوب،

شما حالا در جایی که وثاقت مثلاً یقینی نیست، از راه حسن ظاهر یا بینه، وثاقت برای شما محرز شد ... بله، ما می‌خواهیم بگوییم همین جا هم ... خب این تعبد در آن جهت هم لازم است ... ببینید این فرمایش شما درست است ... ایشان خودشان هم همین را می‌گویند؛ می‌گویند که اگر وثاقت از طریق حسن ظاهر یا بینه ثابت شود يجوز فی حقهما الکذب، لذا تعبد به خبر واحد نسبت به این دو طریق صحیح است، یعنی ایشان در مورد آن دو طریق اشکال نمی‌کند، فقط اشکالشان نسبت به طریق اول است. بله، این فرمایش ایشان از این جهت درست است، یعنی جنابعالی که می‌فرمایید اگر ما قرار باشد در بحث حجیت خبر واحد فقط نظرمان به صدور باشد، وقتی یقین به صدور پیدا کنیم دیگر تعبد به صدور معنا ندارد، این فرمایش شما از این جهت درست است. علی‌ای حال اشکال اول وارد نیست الا از این جهت که ما بگوییم در تعبد به خبر واحد فقط ما نظر به صدور داریم، دیگر مضمون و جهت صدور را اصلاً کاری نداریم.

بررسی اشکال دوم

اما اشکال دوم ایشان که فرمودند اگر ما بخواهیم به این دو طایفه استناد کنیم و با آنها حجیت خبر واحد را ثابت کنیم لازمه‌اش این است که خبر واحد در موضوعات خارجی هم حجت باشد، در حالی که مشهور معتقدند خبر واحد در موضوعات خارجی حجت نیست، به این دلیل که این مستلزم لغویت جعل بینه است. پاسخ این اشکال هم این است که:

اولاً: اینکه خبر واحد در موضوعات خارجی حجت نیست جای بحث دارد. این اختلافی است، مشهور این را می‌گویند، اما اگر کسی قائل شد که خبر واحد در موضوعات خارجی حجت است دیگر این اشکال وارد نیست.

ثانیاً: این اشکال در صورتی است که ما بگوییم خبر واحد اگر مطلقاً از موضوع خارجی اخبار کند حجت نیست، اما اگر قائل شدیم خبر از موضوع خارجی، چنانچه با واسطه به حکم برگردد حجت است، دیگر این اشکال وارد نیست. چون وقتی می‌گویند زراره ثقه است، درست است دارد اخبار از موضوع خارجی می‌کند، اما زراره حکم شرعی را بیان می‌کند، نه یک موضوع خارجی را. پس اخبار از خبر زراره با واسطه منتهی به حکم شرعی می‌شود، لذا می‌توانیم به این طریق از اشکال خلاصی پیدا کنیم.

بررسی اشکال سوم

اشکال سوم ایشان هم این بود که این اخبار معارض دارد، معارض آن هم روایاتی است که دلالت می‌کند بر عدم جواز عمل به خبر ظنی و اینکه باید یک شهادتی از قرآن باشد تا ما بتوانیم به خبر واحد ظنی عمل کنیم. این هم پاسخش این است که:

اولاً: آن اخباری که به عنوان اخبار معارض مطرح شده حمل می‌شود بر خبر کسی که ثقه نیست، بله اینکه می‌گویند باید شهادتی از قرآن باشد و الا حجت نیست، برای این است که خبر را کسی نقل کرده که ثقه نیست و واجد شرایط حجیت نیست، شرایط حجیت را ندارد. پس این اخبار می‌گویند خبر ثقه حجت است، آن اخبار ناظر به اخبار غیر ثقه است. اینگونه می‌توانیم تعارض را برطرف کنیم.

ثانیاً: بر فرض تعارض هم وجود داشته باشد، ما مواجه هستیم با دو دسته از اخبار، یک سری اخبار می‌گویند خبر واحد ثقة حجت است، یک عده می‌گویند خبر واحد ثقة حجت نیست، در صورت تعارض ما به سراغ مرجحات می‌رویم، مرجحات به نفع اخبار دال بر حجیت خبر ثقة است. لذا از این جهت هم مشکلی نیست.

«والحمد لله رب العالمین»